

زردی من از تو سرخی تو از من





سرخى من از تو ...

زمستان تهران چند روزی است که بهار را به آغوش گرفته است. شکوفه‌ها چون مروارید از صدف شافه‌ها بیرون جهیده‌اند و به قول ناصر خسرو رخسار دشت‌ها همه تازه شد، چشم شکوفه‌ها همه بینا شد. همه این‌ها یعنی روز نو در راه است و وه که چه همه‌مان به روز نو و هوای تازه نیاز داریم. این روزها همه‌ی رسم‌ها و آیین‌مان محقق مانده و گاهی فقط یادی از آیین باستانی‌مان می‌کنیم، مباد که فرزندانمان این آیین و رسوم را از یاد ببرند. یکی از آن رسم‌ها که دو سالی است به جای آورده نمی‌شود، یا دست‌کم به شکل سزاوارش ادا نمی‌گردد، چهارشنبه سوری یا چهارشنبه سوری است.





واپسین سه‌شنبه‌ی سال که به غروب رسید، زنان و مردان و کودکان شهر به کوی و برزن می‌آیند و به سرور و شادی می‌گذرانند. چند هزار سال است که ایرانیان چنین می‌کنند و به نوای ساز و آواز از روی آتش می‌پرند، فریاد می‌زنند که سرفی تو از من... زردی من از تو و سر رسیدن بهار را به یک‌دیگر مژده می‌دهند. در واقع با این آواز، بیماری و زردی خود را به آتش می‌بخشند و در عوض شور و سرفی و پالودگی آتش را از آن می‌ستانند.

از همین حالا، خانه‌داران فوش‌مذاق جوانی گندم و ماش در بادی‌هی مسین کاشته‌اند و در فکر سبزه‌ی نوروزی‌اند. هر روز اتاقی را بیرون می‌ریزند و به قول خودمان خانه را زفای می‌تکانند تا گرد کهنگی نگیرد و کینه‌ای از قبل بر جای نماند.





نزدیک بازار تهران دروازه‌ای بود به نام سردر نقاره‌خانه؛
نفس سال که به شماره می‌رسید و سه‌شنبه‌ی آخر
سال که غروب می‌کرد، بانگ نقاره از همه سویش
بلند می‌شد. زنان و مردان و جوانان به این سه‌شنبه شهر
هجوم می‌آوردند و خیابان ارگ و باب همایون پر می
شد از جمعیتی که چهارشنبه‌ی آخر سال را به سور یا
همان جشن می‌گذراندند. سعید نفیسی، زبان‌شناس و
پژوهش‌گر ارجمند، در مقاله‌ای به نام چهارشنبه‌سوری،
می‌گوید که نوروز و مهرگان و بهمنجه و چهارشنبه
سوری از همان روز نخست با پدران و مادران ما بوده
است.

آتش و شعله‌اش برای همه‌ی مردم باستانی از مهم
ترین پدیده‌ها بوده است و حتی متفکرانی چون
گاستون باشلار، متفکر فرانسوی، درباره‌ی نقش آتش در
شکل‌گیری روان آدمی رسالات نوشته‌اند.





مراسم آتش‌افروزی و جشن دور آتش در بسیاری از فرهنگ‌ها رایج است. برای نمونه، ارمنیان شب استقبال سیمون قدیس از مسیح را دور آتش جشن می‌گیرند. یونانیان هم در شب سن ژان گرد آتش می‌جهند و شادی می‌کنند. جشن «آتش گجه سی» ترکی‌ها هم در همین شب برپا می‌شود و خلاصه هیچ‌کس نیستند مردمانی که دور آتش مراسم جشن دارند. در ادبیات کلاسیک هم آتش نقشی بس گران دارد. یکی از مشهورترین آثار ادبیات کلاسیک ایتالیا، داستان دکامرون یا کمدی انسانی است که اصلاً از دور آتش شروع می‌شود: ملکه و همراهانش از قلعه می‌گریزند و بیرون شهر فریمه می‌کنند.





ملکه گرد آتش می‌نشیند و از هریک از ملازمان می‌خواهد تا داستانی تحریف‌کنند. داستان‌های این منظومه هم همچون داستان‌های شهرزاد غصه‌گوی خودمان، به همین شیوه روایت می‌شود.

امسال شاید از آتش و جمع دور بمانیم، اما امیدمان به سالی نوست که تازگی بیاورد و رنج و رفوت این سال دشوار را از دلمان بزداید. این سال را از پشت دوربین‌ها و با صدای ضبط‌شده نقاره به پایان می‌بریم، اما روزی نو در راه است. چهارشنبه سوری همه شاد بادا.

